

# خیرات حسنا

۵۱

گویند عمر بن بیعد بن اشغارد را بمغیبه مشهوره جلیله اموخته بود بنا بر این نهایت مشهور شد اما ابو بکره که این سبب منسوب باوست برادر امی بنیاد بن ایبه میباشد و در حق ایشان گفتند که آن زیاد او نافعاً و اباً بکره عتق من اعجب العجب الخ و ابو بکره از فضلاء اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله منسوب بخارث بن کله ثقفی حکیم عرب منسوب بوده است و در روز فتح طائف بر نافع جوانی که بعربی بکره میگویند سوار شده آمد و تسلیم شد و ایشان او را بدینجهت با ابو بکره مکتب کردند و بقولے در چنین محاصره دست در بکره دولاپی که بر فراز باره طائف بود زده خود را از آنجا بیاویخت و در انداخت فلذا حضرت رسول صلی الله علیه و اله او را ابو بکره کنیه داد بهر حال حضرت رسول صلی الله علیه و اله او را از افرمودند و از موالی النبی معدود گردید و ابو بکره از آنها بی بود که در باب مغیره بن شعبه بن ثناء شهادت داد و در عهد خلافت عمر بحد قذف نادیب شد الغرض اولاد و اخوان او در بصره صاحب مال و جاه و از طبقه اشراف و اهل علم و صلاح بوده اند

## ستار ارب

(ست بمعنی خانم میباشد) این لفظ بکبر سبب و تشدید ثناء ظاهر مخفف سیده باشد و در عربی بجای خانم استعمال میشود و بعضی ست را بمعنی شرف انسه یعنی مالک شرف غلام و کپنرو این کایه است از تمول زیاد جماعه ست را کایه از جهات ست در انست و ست که میگویند مقصودشان یعنی مالک جهات ست و جهاء الدین زهیر گوید

برو حین استمها بیستے	فمنظر فی النجاه بعین مفت
برون بائنی قد غلت لحننا	و کیف وائنی لزهر وقتنی
ولکن غاده ملکت جتنا	فلا لحن اذا ما قلت ستنی

در هر حال ست ارب و دختر مظفر بن البرقی و از مشاهیر محدثان است

## ستار امانا

معروف بام عز الدین محدث مشهوره و دختر شیخ صد الدین اسعد بن عثمان بن

## خبرات حسنا

۵۲

اسعد بن المنجا مپاشد صلاح الدين صفيك دورا جم احوال اغيان عصر خود  
در كتاب عنوان النصر از اسناد خود علم الدين البرزالي نقل کرده گوید  
ست الامناء از جد خود روایت حدیث نموده و گوید اسناد من علم الدين هم  
نزد او استماع حدیث کرده وفات مشارالیهما در اوایل ربيع الاول سال  
هفتصد هجری در صغیر مصر اتفاق افتاده است

## ست الأهل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اهالی بعلبک وزنی صالحه و خفیة  
بوده و در اسناد حدیث مهارت داشته محدثه مشارالیهما از شیخ بها الدین  
عبد الرحمن المقدسی که محدثی مشهور بود تخیلی روایت کرده و از حدیثت  
مسموعات حدیثی در عصر خود منقول بوده شیخ علم الدين اسناد صلاح  
الدین صفيك در شام در علم فقه و حدیث مبلغی درس نزد او خوانده و  
بدرستی از خالات او اطلاع داشته هم او در حق مشارالیهما گوید ست الأهل  
اهل صلاح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و باقناعت بود  
اعتنائی بخلق و ذوق خود نداشت در نوزدهم محرم سال هفتصد و شصت  
هجری وفات کرد پدرش نیز از بجا و صلحا بود  
ست الأهل نیز لقب تقيت بنت فهد بوده که از اشباح امام سیوطی است  
و ترجمه حال او گذشت

## ست حلق

دده ملك ناصر محمد بن فلاوون است که از اعیان پادشاهان مصر بود  
و جامع السنن حدیث کرد در خط مقبره مندرک و اسناد از انبار او مپاشد و  
از فرار کفنه مقبره اول خطبه که در جامع مندرک خوانده شده در روز جمعه  
بیستم جمادی الاخری سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده است

## ست الشام

محدثه ایت مشهوره از اعیان عصر صلاح الدين صفيك و از نسوان او آخر  
مائه ششم هجری و چون صغیر نام داشته ترجمه حال او در حرف صناد مپاشد

انشاء الله

# خیرات حسنات

۵۳

انشاء الله تعالى

## مسئله الثامن

از نساء مشهوره سلسله سلطان صلاح الدين يوسف بن ايوبي خواهر سلطان ملك ناصر صلاح الدين يوسف است نفس بيرا در خود ملك معظم نور انشاء و ابن زن انا سکنديتير بشام نقل کرده و در مکد شهر خود مذکور ساخته و قاتر در سال هشتصد و شانزده هجری اتفاق افتاده است

## مسئله نهم

دختر سينا الدين علي بن الشيخ و خدیو الدين عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار المقتدی است از ارباب فضل و صلاح و از آنجا که از اعیان عصر صفه بوده مشارالیه در عنوان التصدیق و نحو او میگوید مسئله نهم بدرس جزء ابن عرفه که گوی است از اجزاء شریفه حدیث بحضور محدث علی بن عبد الدائم حاضر شده و از او اخذ حدیث کرده و بعد خود ندر پس نموده استاد فاعلم الدين نزد او ایستماع حدیث میگرد مشارالیه با من هم اجازه داده و تاریخ اجازت من سال هفتصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفتصد و بیست و چهار اتفاق افتاده است

## مسئله دهم

از نسوان او اخر مائت ششم هجری موصل صاحب طلاقان و لطف بیان و عظم شامیه بوده و چون و عطار انما این مسلسل و خوب سپینوده بر بلبل مشهور شده و او را شیخه خانقاه در باب المهرانی واقع در شام نموده بودند و در سپرده ماه رجب سال هفتصد و نوزده هجری خورا لبتک اجازت گفت در قبیع جنازه او طایفه نسوان از دام عظیمی کرده بودند

## مسئله یازدهم

دختر ابراهیم بن علی بن فضل اسنا از اعیان عصر صفه و از محدثان جلیله الثمان بشمار آمده است که چهره کثر از افواه اسنا پند استماع حدیث کرده لکن از جعفر الطبرانی و احمد بن المعز الحرانی و عبد الرحمن بن سلیمان

و عبد

# خیرات حنا

۵۴

و عبد اللطیف بن الفیصلی اجازات عالیہ در پانفتموودہ (اجازات عالیہ  
 اجازات قلب الوسا بطار امیکو بند کہ بجلافات معتبرین محدثین حاصل  
 میگردند) مشارالہا خود نیز معتبره و صاحب اسناد بوده و احادیث  
 عن ظهر القلب بصاحب شریعت میرسانیده زیادہ از نوذ سال عمر کرده  
 و در فتنہ و حدیث روایتها نموده نزد اوسن ابن ماجہ و سایر کتب احادیث  
 را درسخوانده اند در سنن خود و در سنالکے در سنال هفتصد و بیست  
 شش ہجریہ او تمثال نموده است

## مستقریش

ام البہاء قاطرہ بنت فہد از اشیاخ امام سیوطی است و دختر حافظ نعی الدین  
 محمد بن محمد بن فہد و خواہرا مرقہا نے بنت فہد و قتیبہ بنت فہد مذکور  
 در فوق مشارالہا از مشاہیر محدثان مینباشند و در ہفادم ماہ ذی قعد  
 سنال ہشتصد و چہارم متولد شدہ در سنال اول در سنال محدث مرافق  
 و جمال بن ظہیرہ پنجم سنن دار فطنی و در سنال چہارم بمجلس درس ام الحسن  
 بن سناجہ الخیر کہ خالہ پدر مشا و الہا بود بتدریس معجم بن جمیع و در سنال پنجم  
 بدر سن شریفنا حدیث علی الفارسی و نور الدین بن سلام بتدریس ربیع اول  
 سنن کبیر بھقی حاضر کردیدہ از مشایخ محدثین جمال الکاجی و جلال البلقینی  
 و کمال بن خیر و بدو الدما مینی و غیرہم بمشا و الہا اجازت داده اند  
 (پوشیدہ نباشد کہ در ایام قدیم چون اعشاب زیادہ بعلم حدیث بود  
 اطفال کوچک را بمجالس بتدریس محدثین معتبر حاضر مینماخنہ و چون آن  
 اطفال اہل علم میشدند آن محدثین را اساتید خود شمرده و ثنا کردی آنها  
 اسباب مفاخرت خود قرار میدادند و میگفتند من انزلنا منہ فلان و فلان  
 میناشم و بمجلس درس فلان محدث حاضر شدہ ام و مباحثات میکردند)

## مستالقصاء

کہ ام محمد بنی او را می گفتند محلتہ ایت مشہورہ و دختر فاضلہ محیی الدین بن  
 الفاضلہ تاج الدین احمد الشیرازی مینباشدہ در نزد شیوخ و اساتید خود کہ

# خیرات خشنا

۵۵

از اینجمله است که پسر بنی عبد الوهاب کتب شریفه احادیثه خوانده و هشت  
 جزء از کتاب الزهاد والعباد ابن ازهر بلخی از جمله کتابهای مزبوره است  
 چونست القضاء از اعیان عصر صلاح الدین صفی که بوده مشا و الیه ذکر  
 حق او میگوید است القضاء اولاً بشیخ مجد الدین الرود را و پس و بعد  
 ببدین الخری و پس از آن بکنند بکر شوهر کرده سنتش نزدیک بنو  
 و سپید در هجدهم ماه ذی قعدة سال هفتصد و وازده هجری  
 وفات کرده است

## تکلیف

زوجه امیر سلف الدین البری و دختر عبد الله التارقه است و باطل کلیله  
 از خانقاههای مصر را او در سال ششصد و نود و چهار هجری بنا نمود

## تتمسک

جادره ملک ناصر محمد بن فلاوون بوده و جامع التمسک که در خط امیر  
 میطور است از این خیریه او است مقبره که در اول دوزخ که در جامع  
 نماز جمع خوانده شد و در جمعه دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و  
 چهل و یک هجری بود

## تالک

خواهر خانم با امر الله قاطبه از ملوک مصر و زنی باند پیر و کجاست بوده و در  
 فندان برادرش در باب اصلاح امور حکمرازی مصر تدابیر نموده که در کتب  
 تواریخ شرح ان مضبوط است

## تالوزراء

ام عبد الله دخر فاضل شمس الدین عمر بن العلامة شیخ الحنابل و جبر الدین  
 اسعد بن ابی البرکات التوخیة دمشقی الحنبله میباشد مشا و الیه حیل  
 مذهب و محدثه این شاه نواده و جبر الدین حنبله و صحیح بخاری و ابان  
 مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعاً اخذ نموده است نزد پدر  
 خود نیز دو جزء (کتاب) حدیث خوانده از قرار کثیر صلاح الدین صفی



# خیرات حنا

۵۶

سُنْدُهُ عَصْرُ خُودٍ بُوْدَهُ يُعْنَى دَرَامَتُهُمْ اسناد حدیث ہر اور اُمتِ مُبْدَاً <sup>سند</sup>  
 قِنے اور اُبصر دعوت کر دے اور اِنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کبیر الدین  
 لکیراز و اخذ حدیث کردند و ولادت او در سال شصت و بیست و چھار  
 ہجری و وفاتش در ہفتصد و ہفتدہ واقع شدہ و از اِنجا کہ سنش از نوہ  
 بجا و ذکر دہ اور اپوز مثلت الفقہاء سُنْدہ و معترہ کفتر اند بخاری شریف  
 بکرات در کتب کفتر دود فہرچ ہفتہ چھار شوہر کر دہ کہ چھارم انہما نجم الدین  
 عبد الرحمن الشیرازی ہے اسناد صفحہ ذہبہ سُنْدہ امام شافعی کا نزد  
 او خواندہ و محدث بن المحب و قاضی فخر الدین المصر و شیخ صلاح الدین  
 العادہی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضے مرد مان معتبر دیگر  
 از و اخذ علم نمودہ اند ستا لوزراء و ستہ دخر ہم داشتہ است

## ست لوزراء

ام محمد خضر شیخ عدل رئیس تاج الدین ایبہ الفضل بچہ بن مجد الدین ابو القاسم  
 مجد بن شمس الدین ابو العباس احمد بن الشیخ المسند ایبہ علی حمزہ بن علی بن ہبہ اللہ  
 الجنوبیہ التغلبی است کہ در علم حدیث از اسانید بشار می ایبہ از شیخ علم الدین  
 التخاروی و حافظ ضیاء الدین المفدہی و عز الدین ابن عساکر التشارب و عبیق  
 السلمانہ و تاج الدین الفرطیہ و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال بچی و العز  
 احمد بن ادریس و الصفیہ بن البرذعی و الرشید بن میلہ و جمع دیگر اجازہ دارد  
 مدنی ندیر حدیث کر دہ است بعلاوہ از اعمال خیرہ بھی کذا رده و غلام از  
 ساخند و ائمہ لازم خیرات بودہ در اخر عمر سو دابرا و غلبہ نمودہ تقریباً  
 یکسال ذہن اور امشوشد اشہ روز پنجشنبہ چھارم ماہ شوال سال  
 ہفتصد و پانزدہ در گذشتہ است تولد او در سنہ شصت و سی و نہ  
 بودہ است

## ستہ خاقون

زوجہ امیر تنکیز مشہور از سلاطین فلاوینہ مصر بودہ امیر تنکیز در زمان  
 ملک ناصر در شام بنیاب سلطنت اشہ و خود سرانہ بعضے و کان یک یک کرد  
 و انرا انجا

# خیرات حسنا

۵۲

و از آنجا که ستیبه خاتون زنی از اهل خیر و صلاح بوده او را از دنیا کارها  
ناشایسته منع می نمود که مشارالیهادر شب و شبستر سیم و جب سال هفتصد و  
بذاریت رفت و در مقبره مخصوصه مدفون گردید و پس از چندین سال شهر  
او بنر اعلیٰ عمل خود رسد

وستیبه لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب فاطمه المحدثه بنت الیهی است  
که از اشیخ امام سیوطی میباشند و ترجمه حال او خواهد آمد انشاء الله  
تعالی

وستیبه بنت ابی عثمان الصابونی و سبک بنت معمر و محدثه بوده اند و لفظ  
سبک در فارسیه مصغر است که بمعنی خانم کوچک است چرکاف و آخر کلمات  
فارسیه ادات تصغیر است و ستیبه که قبل عنوان گردید بدعریه سبک است چه  
تصغیر و کلمه باصل میبکند و ثابت را هم ظاهر میبکند

## ستیبه خاتون

از نساء مشاهیر عثمانی و دختر شیخ الاسلام زینبلی علی افتخار از اعیان عصر  
سلطان بایزید خان است از مسطورات حدیقه لجوامع چین بر میآید که در روزیکه  
سلور فیو سبک و مدرسه دارد و محله باسم او نامیده میشود اما خود مشار  
الیهادر ساحت مکنی که پدرش بنا کرده بود در جو ارقبرید مدفون است

## سبحاح

چون بقول صاحب و فیما نوس سبحاح در آخر کار بشفق اسلام مشرف گشته و بکشف  
دیگر آن نیکوکاره اختیار کرده ترجمه حال او نکاشته میشود و الا از موضوع  
مناخارج و سکوت عنها بود

سبحاح بفتح سین و کسراء بر وزن قطام دختر المنذر منبته است مشهور  
و اصحاب قنایه کفر اند سبحاح دختر حارث بن سوید بن عقیق بن القتیبه مشایخ  
و کثیر اشراق صادرو زوجه ابو کحیله کاهن پیامبر بوده بعدها دعوی نبوت نمود  
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و اله سئله ناجی کذاب که نیز از اهل  
پیامبر بوده و بقول منذهب اسلام نموده بعد از چند کفرند شده بدو نبوت بر خا

# خیرات حسنا

۵۱

و بطایف الحیل کرد اخت و در میان قوم خود معروف و ملقب بر رحمت الهی  
گردید و مدتی استغلا بر سر ادعای خود بود و وقتی عرض خدمت حضرت  
فخر کائنات فرشته اذقای مشا و کت در نبوت نمود ناد و خلایق ابوبکر  
بسی از خود رسید

سجده از عشرت بی بر بوع از قبیل بنی تمیم چون مشهور شد اسباب هر اسبیل  
گردید یعنی سجده با جمعی بطرف سبیل حرکت کرد و از جانب ابوبکر نیز گذشت  
مأمورند میر سبیل گشتند حرکت این دو لشکر سبیل را مضطرب نمود سبیل  
بطرف سجده را اند و چون باو نزدیک شد خیمه بر پا کرد و درون آن انواع  
بجودات بسوخت چه میدانت که بوی خوش مینج و شویوت زنان است پس  
از آن سجده را در آن خیمه خواست که مسئله نبوت خود را در آنجا طرح  
کنند و کرامات و مکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن  
خیمه حاضر شدند سبیل گفت از ایات که بر من نازل شده این است (الم تر الی  
ربک کیف فعل بالجبل اخرج منها منة لعی بین صفاق وحشی) و اقمیننا  
ان الله خلق للنساء افرجا وجعل الرجال لهن ازواجا فزوج فیهن غرامینا  
ابراجا ثم نخرجهن اذا اثننا افرجا فینحن لنا نائجا) این کلمات سجده را  
به بیان آورد قرار دادند با هم متحد شوند سبیل سجده را ترویج نمود و نماز  
صبح یا نماز صبح و شام امت و امهر سجده قرار داده این تکلیف از گردن  
آنها برداشت و قرار دادند متفقاً عرب و امطیع کنند گویند هنوز فوجی هستند  
که بهین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بعضی گفته اند چون سبیل و سجده در یک خیمه نشیند سبیل بر سر عرب سبیل  
خود را بکند الی در از داشت در اثنای محاوره سجده بدید و شویوتش بچید  
گفت انت نبی و هذه معزک بدین سخن میل خود را با و اعلام نمود و باو  
تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه شور و مفاوضه سبیل و سجده گرم شد سبیل در  
سجده کرده گفت



# خیرات حسنا

۵۹

فقد هبتي لك المصمخ	الافويجى الى النيك
وازشتت فني المخرج	فازشتت فني البيك
وازشتت على اربع	وازشتت سلفناك
وازشتت بر اجمع	وازشتت بثلثه

سجاح در جواب گفت بل به اجمع فهو لشم اجمع بعضی از شعری اسلام  
گفته اند

آمت سجاح ووافاها مسیله

كذابة من بنى الدنيا وكذاب

وازا انجا که سجاح ادعای نبوت را با فصاحت و تاجع کرده در حق او گفته اند

واذنی من سجاح بنی تمیم وخطابها مسیله الزیم

واعلم من سجاح مثل است و غله بمعنی شهوت میباشد و قیس بزعام المنقره

گفته است

اصحت بنیننا انشئنا بها

واصبحت اقباء الناس ذكرا أنا

فلعننا الله واولاد قوام كلهم

على سجاح ومن بالافك اغرائنا

اعني مسيئة الكذاب لاسقيت

اصدا ثمر ماء من حينما كانا

پس از قتل و هلاک مسیله سجاح تو به کرده و تا زمان معویبه زنده بوده است

ابن خلدون گوید سجاح در حال نبوتی در دین نصرانیت بوده و منذهب خود را

از نصارا می پندید تغلبا خد نموده است و کلمات سخن گفته که آنها را ایان الهیه

می خوانند بسیار از او ذکر کرده اند

سحیفه

معتبر بوده است مشهوره در اوایل عصر بنی عباس در آغاز ذکر او شده

و این ابیات را در وصف او گفته اند

سحیفه

قوله  
آمت ای  
صارت اجماعا و زوج  
و هر دو آمت القصر  
مع الشدید من  
الامامة

# خیرات حسنا

ع.

بہتر انت فاحدہ الفیان      فالک مشرفیہن ثات  
 فضلت علی الفیان بفضل حدی      فخرت علی المدقبصیرتھان  
 سجدت لک الفیان مکفران      کما بتجد المجوس لرذبان  
 ولا سیما اذ اغتیت صونا      وحزبت المثلث والمثلثان

## سر و جہان خانم

از بنات مکرمات خاقان خلد آشیان فضیلدشاہ ظاہر بودہ اور ابھرو  
 افاخان محلالتی زویج کردند و مرحوم علیشاہ و سلطان محمد شاہ پسر و نوہ  
 سر و جہان خانم بودہ اند

## سرے خانم

شاعرہ ایتہ یار بکرے در سال ہزار و دویست و سی ہجری در شہر دیار بکر  
 منولد شدہ هنگام رشد در تحصیل علم و ادب کوشیدہ و در نظم اشعار توجہ  
 صاحبک ید طولی کردیدہ از بلغای ابن عصر شمارے آید بعضی اشعار او در  
 تذکرہ موسوم بجزایات دوح شدہ و بر خے تہنسات و تشدایات و غزلتیا  
 پیکر پیژد اور کہ خالی از امثیا زہے نیست یک غزل عاشقانه و یک مرثیہ بلغیہ  
 از بنیستان اوراق میگردد و ہوندا

مرغ دل پروازہ کلہ ہے لانہ لواغلا ربکا      چہ قہذ نثارم بوکر خانہ لواغلا ربکا  
 یاند پر دایسم شتار یک دل ناشادے      روشن اولسہ پر باقار پروانہ لواغلا ربکا

اشنالرسنک طعن انداز او لور لہر طرف  
 واقف ولسہ عالمہ بیگانہ لواغلا ربکا  
 کتے کوچ اظہار ہے کوچ بردردہ اولدم صنلا  
 دا روسن پیلز طیبیکاشانہ لواغلا ربکا  
 طوش او لور سہ مکتب عرفانہ واہم ہر حقین  
 حسیح ایلہ طفل فرزندانہ لواغلا ربکا  
 سائے بز مکالن او پسم ایانغلیون کوزل  
 دلبر دلسنک او لور چمانہ لواغلا ربکا

کاشہ

# حیران حنا

۶۱

کاشه مہراب ساقیدن ایچوب مین اولشم  
خالیه اکاه اولان منانه لواغلار بکا  
سری برویانه ده بر کجہ اوردک مثلے بوق  
حیاطم سو یلم دیوانه لواغلار بکا

فراغت کلشم قانے جھانندن خصم جاناندر  
نہ بیلیون مہر باناق رسمن اولکم اصلے ناداندر  
فلک دخواهم اوزده دو نمک بر کشته دوراندر  
نخال ناز بنیدن جدا حالم پریشان در  
بنم کو کلم فزل کل غنچه سے وش طوب طولے فاند  
اچلق اخیار ایتمز اگر یوز بیک ہمار اولس  
ہمار روز نوروزن طوبوب شاد اولس کللس  
دہروب کیسولون تیریکہ کلسہ نابغہ سنبللس  
بواشاہر طرفدن نغہ ساز اولس شیرین دللس  
دل پردردخی کوش انیسہ بلبلے کی اہکلس  
بنم کو کلم فزل کل غنچه سے وش طوب طولے فاند  
اچلق اخیار ایتمز اگر یوز بیک ہمار اولس  
یوناعک سرقد بر لالہ زار مدن ابرلدم  
درخت عمرمک شیرین سخن باور مدن ابرلدم  
ملائنا یلن اللہ ایچون باور مدن ابرلدم  
حقیقت د اهنک منصوریم دار مدن ابرلدم  
بنم کو کلم فزل کل غنچه سے وش طوب طولے فاند  
اچلق اخیار ایتمز اگر یوز بیک ہمار اولس  
فراق دود حسرت در چہقان قندیل جانندن  
مٹادہ فاق بقات ابر ہمار اولس دھانندن

کوئید

# خیرات حسنا

۶۲

ورنہ کجی یعنی یعقوب فرار ایدردی پانندن  
 و مادم پردموزا پلر صد اہب استخوانندن  
 بنم کو کلم قزل کل غنچہ سے وش طوب طولے فاند  
 اچلق اخیار اپتمز اگر یوز بیک ہمار اولسہ  
 قضا پیکانہ ناکاہ جکر پارہ م سیر اولدے  
 نشانہ اوغرا دی تقدیر تباہے برین بولدے  
 آپوب پر مرغ روچی باغ فردوسہ روان اولدے  
 ترتم اہتمدے بو نا تو اپنے یا قدی یا ندر دے  
 بنم کو کلم قزل کل غنچہ سے وش طوب طولے فاند  
 اچلق اخیار اپتمز اگر یوز بیک ہمار اولسہ  
 نہا نے شمع عشقہ باغ پر روانہ ہم شمدے  
 اچی دلدار ابلہ مملو طیشی بیکانہ ہم شمدے  
 براق بو اہ وزار ہے حسرت خجنا نہ ہم شمدے  
 فلک جامبلہ سم نوش اپتم شمانہ ہم شمدے  
 بنم کو کلم قزل کل غنچہ سے وش طوب طولے فاند  
 اچلق اخیار اپتمز اگر یوز بیک ہمار اولسہ  
 صلازد اہل عشقہ جمع اولوب عرفانے کورسونلر  
 سرائی خلوتہ حکم اہلیان سلطانے کورسونلر  
 ملا متخوقہ سندن کزلشان عرفانے کورسونلر  
 ہلہ وقم ہوق اپمک شریے سوزانے کورسونلر  
 بنم کو کلم قزل کل غنچہ سے وش طوب طولے فاند  
 اچلق اخیار اپتمز اگر یوز بیک ہمار اولسہ

چون این غزل و مرثیہ بخط خود ستر ہے خانم دیدہ نشدہ بعضے کلمات بہ معنی  
 و تعبیرات داد کہ مغایر شیوہ شعر ہے است و معلوم است کہ قلم ناسخ انرا  
 معشوش کردہ است

# خیرات حسنا

۳۶

اول بند چهارم سر شکیه این غزل نایب مرحوم را بنما طرا آورده است  
 سرم او سنده قات قات دود اهر افلاک و غمشد  
 غبار غم کو کله توده خاکه د و نمیشد  
 چون ستر به خانم خلوص عقیقت و محبت با همه مکملین و عرفان عربی داد  
 چند سال قبل عزیمت بغداد کرده کلیه عتبات عالیات آن نواحی را از باران  
 نموده بعد از آن بدیا و بکر بازگشت و از آنجا با سلامبول آمده در خانه  
 کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

## سعاد

بضم سین اسم چند نفر از مشاهیر بنوان عرب میباشد و از آن جمله است  
 سعاد زوجة کعب بن زهیر صاحب قصیده (بانت سعاد و قلبی الیوم مینول)  
 در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تغزل را با اسم زوجة خود گفته  
 و این در عرب غرایب نداد و سعاد بنت رافع و سعاد بنت سلمه و غیر  
 زن صحابت بوده اند

## سعد

بر وزن دنیانیز اسم چند نفر از مشاهیر بنوان عرب است و از آن جمله است  
 شاعر محبوبه از قبیل بنی اسد از قراریکه در تزیین الاسواق مسطور است  
 عم زاده ابر سعد بسعد عاشق شد و خواست او را برین بگرد اما پدرش  
 میخواست دختر به باشان نراند آن برای او بگرد هر چند پس اصرار کرد  
 پدر انکار نمود و کار بیروت کشید و بدید سعد سعد را با یاد بگرد به تزیین  
 نمود و عشق کسیرم بر دختر عم بعد از این واقعه افزوده شد و وی در محله

عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند

لعمریک یا سعد لظالم تأتبی و معصیتی شیخی فیک کلاهما

و نه که لیلی بن ابرع منما سوال ولم برع هوای علیهما

سعد این ابیات را در جواب انشاد کرد

کفانی ما لپی من بلاء و من جمد

حیدر لا تعجل لفهام جفنی



# خیر ان حسن

ع ۶

ومن عبرات تعثرینہ ورفرفہ  
 قلب علی نفسی جہاد اولم اطق  
 تکاد لها نفسی تسبیل من الوجد  
 خلا فاعلی اہلہ ہزل ولا جد  
 غدا خوف هذا العار فی جد وجد  
 مکاف فی فتشکوما تمکت من جہد

فرخ ای ان روز سعد گذشت و عاشق او نیز بعد از او نماند  
 و سعد چنانکه در اصنا به مذکور است اسم چهار نفر از صحابہ است میباشند  
 و یکی از آنها سعد بن کرب بن ربیعہ بن عبد شمس العیشیری خالہ عثمان بن  
 عفان است کہ اورا با بن ارجوزه بقبول اسلام تشویق و ترغیب مینمود  
 عثمان یا عثمان یا عثمان تک الجبال و تک الشان  
 هذا بنی معہ البرهان او سلہ بحقہ الدیان

فاتبعہ لا تغیا بک الا عثمان

بعد از آنکہ عثمان بشرق اسلام مشرف شد و بافتخار صہر بن حضرت رسول  
 اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قابل آمد بسعد اورا با بن منظومہ مبارکباد گفت  
 ہدی اللہ عثمان الصفی بقولہ  
 فاتبع بالترای التہدید محمداً  
 و انک المبعوث احدی بنانہ  
 فاداءک با بن اہلنا شہیدین مجتہ  
 فانشاء من اللہ ارسلک فی الخلق

سعد

چنانکہ پیش در لغت بیچہ گذشت سعدہ جار پسر ابن رابین و از مغنیان مذکورہ  
 در اغانی است علاوہ بر خواندن در کتابت ہم دستہ داشتہ صالح بن علی از  
 عمال عباسیہ کہ عم ابو جعفر منصور باشد و در ایام خلافت ابن خلیفہ و الی  
 مصر بودہ سعدہ را بہزار درہم ابتیاع نمود

سعد

بنت عبد اللہ عمر بن عثمان از نادگان امویہ است و از بنی مروان پزید بن  
 عبد الملک اورا در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بر بیست ہزار

دینار

# خیرات حسنہ

۶۵

دینار مکہ تزیین کر دیا اور پیش کر دیا کہ حرف خاء در لغت جنابہ کثرت

## سعد بن ابی وقاص

بنابر مسطورات ابن اثیر از زنا ہے اس کے در عصر حضرت ختمی مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزنہارا پیش نمازی میں ہوئے بنا بر روایت ام سلمہ ہنکام انا مقدم بر صنفوف ماموہین نبی ایٹنادہ بلکہ خود ہم در صف ہوئے است

## سعد و ہند

چنانکہ در حروف الف و لغت ام سعدہ گذشت ادیبہ ایت اندلیہی قرطیہ و دختر عصام حمیرہ کے در فضل و علم دارای مرتبت و امتیاز ہے ہوئے چون قوہ حافظہ بجا لدا شدہ از پدر و جد خود در ادبیات و سایر علوم روانہ نمودہ است در فتح الطیب مسطور است کہ از یکے از ادبیا سوالی در باب نعال شریفہ حضرت رسول کردند او چون بزیارت ان مشرف شدہ بود در جواب گفت

سألتم التمثال اذ لم اجد      لثتم نعل المصطفى من سبيل

سعد و ہند ایہا ذہل را ضمیرہ ابر بشعر نمود

لعلنی اخطی بتقنیلہ      فی جنۃ الفردوس اکنع مصیل

فی ظل طوبی ساکا امانا      اسقی با کو اب من التلیل

وامسح القلب برعلہ      لیکن ما جاش بہ من غلیل

فقالنا استغنی باطلالک      یھواہ اهل الحب فی کل جیل

بعضے ہزارین قطعہ مشہورہ را کہ بر ابو الفضل ابن العمید و زہیر منسوخ

سعد و ہند نسبت پیدا ہند

آخ الرجال من الایا      عدو الایارب لانقار

ان الایارب کالعقا      رب او اشد من العقارب

## سفریہ بنت یعقوب

دختر عالم مشہور و یعقوب بن اسمعیل بن عمر است کہ معروف بقاضی الیمن ہوئے مشار الیہا از اعیان عصر صلاح الدین صفدک بشمار ہے آید

و بیعت

## خیرات حنا

۶۶

و بعفت و صلاح اثنی عشر است از اجزاء شریفی حدیث جزء ابو الفاسم  
الکوفی را نزد جد خود اسبعل و برادر خود اسحق خوانده و بعد از آن نزد پس  
کرده در سال هفتصد و بیست و نه در شام اجازه داده و عبد الله بن المحب  
از و اجازه گرفته سنتش از خود تجاوز کرده در سنه هفتصد و چهل و پنج هجری  
درگذشته است

## سکن

جاری مجود الورد افراست که از رجال دولت بنی عباس بوده و برده فروخته  
مینه نموده در زهدیات شعر می گفت و فصاحتی داشت و گفته خوانست سکن را  
بفروشد سکن عریضه بنی توکل خلیفه عباسی نوشت و اسند عا کرد که او را از  
مجد مجرد اما چون متوکل پیش مشرفی شده بود و سکن ایا نموده این دفعه  
متوکل عریضه او را پاره کرد سکن نهایت منالم و قصیده تفریبا مشتمل بر بیست  
بیت مبنی بر تشکی و ناسف گفت و این ابیات از آن قصیده است

ما للسؤل انانی منک بالیاس  
احدث بعد و اد جفوه الفاسی  
فهبك الزمنی ذنباً بظلمت لے  
ما زاد عاك الی تحریق قرطاسی  
یا منبع الظلم ظلمات کف شئت فکن  
عند رضاك علی العینین والرأس  
انے احبک حباً لافاحیثه  
ولجت لیس به فی الله من یاس

چون در بعضی کتب مزبور با اسم نشوی هم نوشته شده در حرف نون نیز  
اشاره خواهد شد انشاء الله

حضرت سکن بن ابی الحسن بن علی بن ابی طالب

حضرت

# خیرات حسنا

۶۲

حضرت سکینه سلام الله علیها از نوان بزرگ اسلام و پدیدگان خانزاد  
پروردگان حجر عصمت است اشتهار فضایل و مناقبان افتخار الی  
طالب مابین المشرق والمغرب اکثر فرز این قتیبه میگوید و لها البیة  
لجمیلة والکرم الوافر والعقل الثام وشمس الدین یوسف بسط جمال الدین  
عبد الرحمن واعظ مشهور گوید و کانت من الجمال والادب والظرف والشفا  
بمنزلة عظیمه وقاضی احمد بن خلکان از بیله میگوید کانت سیده نساء  
عصرها ومن اجل التناء واطرفهتن واحسنهن اخلاقا ومحمد بن یعقوب  
فیروز آبادی ضبط این اسم را برخلاف آنچه مابین العوام اشتهار دارد  
بضم سین وفتح کاف نموده است میگوید سکینه بروزی جهینه نام دختر حسین  
بن علی علیه السلام است و طرم سکینه بان بزرگوار انساب ارد  
ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغایه گوید سکینه لقب آن حضرت است و نامش  
امیر بوده و بقول امیر و بقول بکر امیر ابن خلکان میگوید وی با مادرش  
رباب خنرا مر الفیس بن عدک بلقب سکینه ملقب ساخت و از محمد بن سائب کلبی  
نساب مشهور نقل است که گفتند عبد الله بن حسن بن حسن که همیشه زاده  
حضرت سکینه میباشد مکر از درازمون از من پرسید که نام سکینه بنت  
الحسین چیست گفتیم امیر گفت صحیح است و لے ذابح در نظر نگارنده آنکه نام  
آن مخدومه کبری امیر بوده و این قول ابوالفرج اصفهانی است و انبیه  
عن الطوبی عن الزبیر عن مصعب و دلیل رجحان حکایتی است که هم در اغایه  
از ابوالحسن مذاتنه آورده میگوید ابواسحق مالک گفت حضرت سکینه را  
که نام شریفش امیر بود مگر یکی از اهل البیت از در کشاخی گفت که با سکینه  
از قبیله شوخی و شکتی بظهور میرسد و از خواهرت هیچ مزاح و سبک  
سموع نیفتاده فرمود همانا این از نایب اسم است شما او را بنام جدّه مؤمنه  
مافا طه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مستأه ساختاید و مرا بنام جدّه  
دیگر که اسلام را در نیافتد است خوانده اید و مراد آنحضرت امیر بنت و هب  
مادر پیغمبر است بود و از بن خیر که اماره صدق و صحت بران لایح است

# خبرات حسنا

۴۱

محقق میگردد که اسم مبارک آن بزوکوار آمده بوده است ماد و حضرت سید  
و باب خنرا مرأ القیس بود و این امر القیس غیر شاعر مشهور و از ملوک عرب  
صاحب قصیده قنابین از سبع مغلقات میباشد چنانکه عوام اهل منبر  
بر این عقیده اند وی کند از شعراء جاهلیتین بوده و این کلمه از منبر صین  
مخسوب است و اسلام امر القیس پدر و باب بدست عمر بن الخطاب و در زمان  
خلافت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بر کوفه ای از قضاة شام که اسلام  
آورده بودند امانت یافت و چون شخصی شریف و جماعت مشهور بود  
و داستان حله و اغارتا و سایر قبایله بکر بن وائل در عهد جاهلیت هم گوی  
میدانست و بوم فلج که از ایام عرب و جنگهای تاریخی ایشان میباشد عبارت  
است از همان روز اغارتا مرأ القیس از مشایخ بنی کلب بر قبایله منبر بروج  
مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوستگی و خوشنویسی  
وی یاد و در مان رسالت رغبت فرمود در همان هنگام که امر القیس اسلام پذیر  
ولو ای امانت قضاة شام گرفته بود و معرفت حضرت امیر المؤمنین با حسن  
علیهم السلام از دنیا او در رسید و بدست مبارک جامه اش بگرفت و فرمود  
ای عم منم علی بن ابی طالب پریم و اما در سؤل خدا و این دو پسر فرزندان من  
میباشند از دختر بقیع و ما در اماندی تو میل و رغبت فرموده ایم و  
امر القیس از سعادت ظالع و حسن اتفاق سمر دختر بنی نذر بود پس روی  
بان بزوکواران کرد و گفت قد انکحک یا علی الحیاة بنت امرئ القیس و  
انکحک یا حسن سکنی بنت امرئ القیس و انکحک یا حسین الوثاب بنت  
امرئ القیس عمر الدین ابن ابی جزیه در کامل میگوید امیر المؤمنین علی السلام  
از حیات دختر امر القیس دختر بی در وجود آمد و هم بگوید که در گذشت  
با لجمه حضرت سکنه از بن و باب خنرا مرأ القیس است و سید الشهداء  
ارواحنا له الفداء سکنه و ما در کثره ابیاری دوست میداشت بحدی  
که آن بزوکوار را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب  
اعتراض و عناب بن سدر شمر مشهور را بنظم آورده است





# خبرات حسنا

۶۱

محقق میگردد که اسم مبادک آن بزرگوار اوست بوده است مادر حضرت سینه  
ربا بنه خنرا امر الفیس بود و این امر الفیس غیثاء مشهور و از ملوک عرب  
صاحب قسیده قنابل از سبعه معائنات میباشد چنانکه عوام اهل منبر  
بر این عقیده اند و میگویند که از شتر ابرجها هلیتین بوده و این کلیه از منظر سینه  
محبوب است و از سلام امر الفیس پدید و بآب بدست عمر بن الخطاب و در زمان  
خارفت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بر کوفه ای از قضاة شام که اسلام  
آورده بودند امارت یافت و چون شخصی شریف و بیجا امت مشهور بود  
و در استان حله و اغارت او را بر قبیله بکر بن وائل در عهد جاهلیت همگرا  
میدانست و بوم فلج که از ایام عرب و جنگهای تاه و ایشان میباشد عبارت  
است از زمان روز اغارت امر الفیس از شام پنج کتب بر قبیله مشهور بود  
و یکی از مشفقان امیر او منین صلوات الله علیه در پیوستگی و خود شاورنگ  
و به نامان رسالت رغبت فرمود در همان هنگام که امر الفیس اسلام پذیر  
و لوای ما را در قضاة شام گرفتند و معرفت حضرت امیر او منین با حسرت  
علیهم السلام از دنیا او در رویداد بدست مبارک جامه اش بگرفت و فرمود  
ای عم منم علی بن ابی طالب پیغمبر و ما در سؤل ندانم و این دو پسر فرزندان من  
میباشند از دختر پیغمبر و ما در دامادی تو میل و رغبت فرموده ایم و  
امر الفیس از سعادت ظالع و حسن اتفاق ستر دختر بنیانه بود پس روی  
بان بزرگواران کرد و گفت قد انکحک یا علی الحیاة بنت امرئ القیس و  
انکحک یا حسن سکنی بنت امرئ القیس و انکحک یا حسین الوثاب بنت  
امرئ القیس عمر الدین ابن ایشر زریه در کمال سبک و بدامیر المؤمنین علیهم السلام  
از حیاته دختر امر الفیس دختر پیغمبر در وجود آمد و هم بگوید که در گذشت  
بالجمله حضرت سینه از بن و باجه خنرا بن امر الفیس است و سید الشهداء  
ارواحنا له الفداء سینه و ما در شتر ابرجها رسیدت میداشت بجه  
که آن بزرگواران در شرف محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب  
اعتراض و عتاب با سینه مشهور را بنظم آورده است

الحمد لله

# خیرات حسنا

۶۹

لعمرك انني لاجت دارا      تكون بها سكنة والرباب  
 اجتهما وابدل جلملي      وليس لغائب عندك غائب  
 فلت لهم وان عابوا مضيجا      جوتي او يغيبني التراب  
 ازمالك بن اعين روايت است كه گفته از سكنة بنت الحسين عليه السلام  
 شنيدم كه پسر مؤدع بن زكوانم امام حسن صلوات الله عليه بود كه  
 بر پدرم در باب رباب اغراض و عناب فرمود و پدرم آن شعرها را  
 در جواب گفت شمس الدين قزغلي اشعار من زبور ابا اندك اخلا في نظر  
 نموده است ميگويد رباب دختر امير الفليس زوجه حسين بن علي كه مادر  
 سكنة بنت الحسين است در ميان اسپران بود و حسين عليه السلام رباب را  
 پشت دوست ميداشت و در حق و شاعرها دارد از آن جمله اين  
 سه بيت است

لعمرك انني لاجت دارا      تحل بها سكنة والرباب  
 اجتهما وابدل فوق جهدي      وليس لغافل عندك غائب  
 ولت لهم وان عتبوا مطيحا      جوتي او يغيبني التراب

لامطم بر اين روايت تقوية است و بر روايت سابق صلوة على الرواين هر دو ضمير مجرور و فاعل  
 راجع لجميع غائبين يا غاذا لير منبسط از نكره و افعول في ريب و جوتي مفعول في ريب و او بمعني  
 الي ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معنى بيت اول ميگويند حضرت  
 ابي عبد الله پسر ما بد بهر خانه و كاشانه كه سكنة نام و رباب نام باشد  
 من آنجا راد و پشت ميدارم و اين صحيح نيست چرا راد معني نام ذكر  
 علم الاشخاص و تكلف استخدام در ضمير اجتهما لازم مي آيد بدون  
 هيچگونه ضرورت و هم در حق سكنة و رباب است بدتر مشهور  
 ديگر انحضرت كه فرموده

كان الليل موصول بليل      اذا زارت سكنة والرباب  
 چون رباب براي صله ارغام و احباب ميرفته است و دخترش سكنة را  
 پسر همره ميبرده و مفارقت و انتظار ايشان موجب ضحرت خاطر مبارك

# خیرات حسنا

۲۰

حضرت ابو عبد الله صلوات الله عليه ميگردیده است این بکت و افروخته  
و اساتید فن شعر و علم ادب در معنی طول کمال این مضمون بلاغت  
مشون را بسیار پسندیده اند

هنا نا حضرت سکنه سلام الله علیها از غریزه بلاغت و ملامت فصاحت نصیب  
عظیم داشته است در سخن سنجی و شعر شناسی که صناعت لغت شعر گویند  
از اساتید زمانه و خداوندان شهرت طنانه بوده بچندین روایت بنظر  
رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبرای شعراء آن عصر نتایج طبع خود را  
بنحاط شریف آنحضرت عرض می داشتند و به انتقاد و آوری آن بزرگوار  
متقاعد میگشتند زبیر بن بکار از عثم مصعب روایت کرده است که گفته  
کانت سکنه عقیقه سلمه برزه من النساء اجمال لاجله من قریش و تجتمع  
الیها الشعراء و کانت ظریفه من راحة و تذکره الخواص است که و کانت  
تاوی الی فترها الادباء و الشعراء و الفضلاء فنجبرهم علی مقدارهم  
و انهم بن محمد منقول است که گفته اجتمع علیها جماعه من الشعراء  
لما زینهم و كانوا برضون بحکما لما یعرفون من ادبها و بشارتها بالشعر  
الغرض فوی بچنان افتاد که جمعی از صناید پدید سخنوران صدر اسلام  
و مشاهیر امراء کلام که از آن جمله بود فردق و جریر و کثیر و نصیب و جهیل  
بود سرای قدس انتمای حضرت سکنه مجتمع گردیدند و هبیبی خواستند  
که آن بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجاله خاطر بفرماید و  
اشعار ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر هر مقدم است بتصدیق وی معلوم  
گردید پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند که تشریف مرآی  
مطهر و مسمع مقدس را با نیافتن بودند تا بک روز ببارگاه بنشست  
و پرده از پیش روی وی فرو هشته شد و از کپیران خاصه یکی که بر سر بیک  
و قویبیران مخدیره عظمی را و پیر اشعار و حافظه اخبار بود و کماله فایق و  
جمله را بوق داشت بیرون آمد و شعرا را احضار کرد و موقوف کریم آنحضرت  
جایز بود که انجماع را می دید و سخن ایشان می شنید پس آن جا بر از جانب

# خیرات حسنا

۷۱

مولاہ بزرگواری خود آغاز سخن نمود گفت ایاز شما فرزند قو کدامت  
ابو فراس پیاسیخ برخواست و گفت ہا اناذا گفت ایاتو بی کو بندہ این شعر کہ  
ہما دلنا بی من ثمانین فاقہ کا الخط بازا فتم الریش کاسہ  
فلما استون جلا بالارض فالنا اخی نرجی ام قہیل نخادرہ

(یعنی آن دو زن پس از آنکہ من بکام خویش رسیدم و قوشہ وصال بر گرفتہ  
از آن بلبند کہ بمصافقت ہشتاد فاقہت بود مرا فرود او بخت چنانکہ باز  
شکار بی از فرزند شیب آید و چون ہر دو پایہم بر زمین قرار گرفت از در  
باز پرسنداد اوند کہ ایافرندق زندہ است تا اسپد وار بگردیم پاکشہ  
تا بر حذر بودہ باشیم) راوی کہ بعد فرندق در جواب جاریہ گفت بلے این  
شعر ہا از من است کہتہ چرا ستر پوشیدہ و افاش سلخے و ما از ہمان دانشکا  
کردہے و بر رو کار خویشتن با محبوب پردہ پوشیدہ این ہزار دینار بستا  
و بخانہ خویش باز گرد (ہزار دیناران زمان از ہزار تومان حال اخیلی  
بیشتر بودہ است) پس ان جار کہ بخجور سیدہ بزرگواری باز گشت و خطے  
مراجعت نمود و گفت ایاز شما جر بر کد ام است جر بر جواب ادا کہ ہا اناذا  
گفت ایاتو بی صاحب بن بیت کہ

طرقنک ضائدہ القلوب لبرخا جہن الزبازہ فار جعی بسلام  
(یعنی شبانہ ای جر بر تو داد لب بر آمد و او را سپید بینی و کفنی کہ این ساعت  
زمان دید او بیت سلامت باز گرد) جر کہ گفت نعم با ہندہ این بیت از بیت  
گفت اگر چہ عاشق عیفی اٹا مردی بس ضعیفے چرا از دواہ نیاز فر از بنا ہمد  
و دست دوستے کہ قدم رنجہ کردہ بود نکر فنی و در کمال پار ساعے سخنان  
اشنا بی تراندہے و از دفتر اشیا ق شرحی برو بی نتواندہے ہم این ہزار دینار  
بستان و دواہ وطن بگریں د بگریں بارہ بمحضرا طہر مولات سلین و  
مسلانہ نامد و در وقت برآمد و گفت کثیر صاحب عترہ از شما کد امر است  
کثیر عتر عن نمود کہ ہا اناذا گفت ایاتو بی خداوند این شعر کہ

یقتر بعینہ ما یفر بعینہا و احسن شئی ما بہ العین قرنت

(یعنی)



# خیرات حسنا

۷۲

(یعنی هر آنچه چشم عزت را خنک میسازد و خاطرش را خوشند میدارد من نیز همان زاد و بست میدارم و آنچه چشم را خنک نماید و دل را خوش کند بهترین چیزهاست) کثیر گفت بلی این شعر از من است گفت هیچ امری به خاطر عزت را نوازنده نرود لکن شاد سازنده تر از نزدیک باوی نیست ایان نیز توجیحا و مثل آنچه این یکفر آورد پندارستان و قدم در بگردار و در پیکر ناره بر نشو باز آمده گفت نصیب کبیت پاسخ داد که ها انا ذا گفت تو می گویند این شعرها که

من عاشقین ترا سلا و تواعدا حتی اذا نجم الثریا حلقنا  
ناثا با نعم لیلته والذها حتی اذا وضح الصبح تفرقا

(یعنی از دو عاشقی که یکدیگر کس فرستادند و بعد از آنکه دندنا و قنبره سنازه پرورین رو با لایها کشود بخوشترین و لذیذترین شیء زمان گذرانیدند و چون صبح بیدار از هم جدا شدند) نصیب گفت آری گفت قبحك الله چرا گفته تفرقا از هم جدا شدن ایان مستلزم بهم چیست برای پیکر شریف عشق خرقه نمانت بجای کون عفاف از چه آوردی و ابروی خوئی را چرا ببردی کاش می گفته تعانفا ناره شایبه شهوت را می بستی و رسته نضائیت را می گشته انکاه حب المحمود بموقف جلالت ان

در این کلام  
در این کلام  
در این کلام  
در این کلام

اختر برج رسالت مشرف شد و باز مراجعت جست و گفت جلیل کدام است جلیل جواب داد که اینک منم گفت خاقون من تو را اسلام می رساند و اظهار نطقت منماید و میفرماید همه اشتیاق دیدار تو داشته ام از وقتیکه این شعرها تو شنیده ام که

فینا لیت شعر همه لایت لیلته بوادی الفرغی اتی اذا السعید  
لکل حدیث بدیهن بشاشه وکل قیل بدیهن شهید

(یعنی منم انم ایاد بکر شیء در منزل وادی الفرغی بدتو نصیب خواهد شد البته از اتفاق چنین وقت نیکیست خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شادمانی است و هر کشته را در آنجا مقام شهیدان پاک است)

# خیرات حنا

۲۳

سیدہ من پھر فرماید جزا کہ اللہ خیراً کر دے و سنارے خود را از ہر خیال نامنراوار  
خالص و در پار سائے متحصن ساختے و صحبت ما پر دیکان را بصفتے جز نازہ رُو  
و شادمانے نشود ہے و برای کشتگان کوئی ماسعادت شہادت کہ نتیجہ عشق  
عقیف است قائل گردید کہ تو را بر جملہ اقران تقدم و رجحان است قد حکمنا لک  
علی الجمیع این چہار ہزار دہ ہزار بید پرو مکر ہار راہ خانہ خویش پیش بگیر  
تفصیل این حکم و انقادات چنانکہ اشارت شد بر انحاء مختلف روایت  
کردیدہ حتی در بعضے بجای شعراء مند کو حفظہ و راویہا ایشاں مسطور افشا  
و ما از انہا صورت فرورہ را النفاط و انشاب نمودیم

از جملہ حکایات حضرت سکینہ با شعراء طبقہ تابعین آنکہ وقتی آن بزرگوار عروہ  
ادبہ را بید و عروہ از اعیان علماء عصر و از صلحاء سائلین بود و اشعار نغز  
میرود پس با وی فرمود تو ہے صاحب این شعر

اذا وحدت او والحب فی کبدی      اقبلت نحو سفاء الماء ابتر  
ہبئی بردت بکرم الماء ظاہر      فمن لنا علی الاحشاء تنقذ

یعنی چون سوزش عشق را در جگر خویش احساں سپیدم بسو مشک آب پیشانم  
و آب لیسکین آن حرارت میجویم کرفتم کہ باختمکے آب ظاہر بدان را تبرید کردم  
ایا کپت ناشعلہ دروئے را کہ ہے زبانہ می کشد کفالت لیسکین و اطفانما بد  
عروہ عرضہ داشت کہ بلے این شعر از من است پس حضرت سکینہ دیگر بارہ فرمود

تو ہے صاحب این شعر

قالن و اثبتہا سرے فحنت بے  
فدکنت عندک تحت السرفاسنر  
لک تبصر من حوئے فقلت لها  
عظہ واک و ما الی علی بصرے

حاصل مراد آنکہ چون را از و نیاز در حضرت دوست آغاز کردم و در دستہا  
فاش ساختم گفت تو خود ہیشہ مرا بنمفان عشق و پوشیدن سر صفر ہوگا ایا  
رقیبان را از بیکانہ و خویش در پس و پیش نمیبینی کہم شوق و شیفند کہ تو و حالے